

گروه آموزشی "دایراک" کرمانشاه

خلاصه تمام نکات **عربی** کنکور

دایراک  
بهترین کادر کنکور و المپیاد در کرمانشاه  
@dirockgroup

بحث در زبان عربی درباره‌ی لفظ است.

لفظ در زبان عربی به دو دسته تقسیم می‌گردد: مستعمل - مهمل

لفظ مهمل: لفظی است که معنای خاصی نداشته باشد، مانند صدای پرندگان و...

لفظ مستعمل یا «کلمه» آن است که دارای معنا و مفهوم باشد. مانند الذَّار، ذَهَبٌ،

علی

کلمه یا «لفظ مستعمل» به ۳ دسته تقسیم می‌گردد:

اسم - فعل - حرف

**فعل:** کلمه‌ای که بر انجام کاری و یا وقوع حالتی در زمان خاصی دلالت دارد.

فعل	زمان
ذَهَبَ	ماضی گذشته
يَذْهَبُ	مضارع «می‌رود»
سَيَذْهَبُ	آینده نزدیک
سوف يَذْهَبُ	آینده دورتر
لَيَذْهَبُ	امر غائب
اَذْهَبْ	امر حاضر
كَانَ يَذْهَبُ	ماضی استمراری
قَدْ ذَهَبَ	ماضی نقلی
كَانَ قَدْ ذَهَبَ	ماضی بعید
لَا يَذْهَبُ	مضارع منفی
لَا يَذْهَبُ	نهی
مَا ذَهَبَ - لَا ذَهَبَ	ماضی منفی
لَمْ يَذْهَبْ	جحد
لَمَا يَذْهَبُ	جحد

طریقه به دست آوردن وزن و ریشه فعل

۱- کلمه را زیر یک فعل بنویسیم.

**فَعَلَ**

**ذَهَبَ**

۲- حرکات فعل موردنظر را به کلمه فعل انتقال دهیم.

۳- هریک از حروف فعل نام مخصوص خود را دارد به طور مثال:

ف	ع	ل
فَاءُ الْفِعْلِ	عَيْنُ الْفِعْلِ	لَامُ الْفِعْلِ

۴- ریشه هر کلمه در واقع مفرد مذکر غائب در ماضی می‌باشد.

**خصوصیات فعل**

زمان فعل: ماضی (گذشته)، مضارع (حال)، آینده

فاعل فعل: غائب هو: او (مذکر) هی: او (مؤنث)

مخاطب غائب انت: تو (مذکر) انت: تو (مؤنث)

متکلم وحده: انا: من مع الغیر: نحن: ما

جنس فعل: مذکر - مؤنث

عدد فعل: مفرد (دلالت بر یک نفر) - مثنی (برای ۲ نفر) - جمع (بر بیش از ۲ نفر)

فعل ماضی: فعلی است که بر انجام کاری و یا وقوع حالتی در زمان گذشته

دلالت دارد.

ریشه فعل «ذ - ه - ب»

**صرف فعل ماضی**

غائب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	ذَهَبَ	ذَهَبَا	ذَهَبُوا
مؤنث	ذَهَبَتْ	ذَهَبْتَا	ذَهَبْنَ

مخاطب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	ذَهَبْتَ	ذَهَبْتُمَا	ذَهَبْتُمْ
مؤنث	ذَهَبْتِ	ذَهَبْتُمَا	ذَهَبْتِنَّ

متکلم	وحده	مع الغیر
	ذَهَبْتُ	ذَهَبْنَا

\* فاعل کلمه‌ای است و بر شخصی که کاری را انجام می‌دهد دلالت دارد. فاعل در

فعل ماضی به صورت ضمیر متصل مرفوع می‌آید. مانند واو در ذَهَبُوا،

نون در ذَهَبْنَ

\* مهمترین فعل مفرد مذکر غائب در ماضی است چون ریشه فعل‌های دیگر

می‌باشد.

\* مهمترین حرکت، حرکت حرف آخر است.

**حرکت‌ها «اعراب» اصلی**

کلمه‌ای که دارای حرکت — می‌باشد؛ منصوب، مفتوح

کلمه‌ای که دارای حرکت — می‌باشد؛ مجرور، مکسور

کلمه‌ای که دارای حرکت — می‌باشد؛ مضموم، مرفوع

کلمه‌ای که دارای حرکت — می‌باشد؛ مجزوم، سکون

\* در صیغه ۴-۱ فاعل ضمیر مستتر (هو - هی) می‌باشد

مضارع: فعلی است که بر انجام کاری و یا وقوع حالتی در زمان حال و یا آینده

دلالت دارد.

حروف اتین: حروفی است شامل «ا - ت - ی - ن» که در اول فعل ماضی قرار

می‌گیرد و آن را تبدیل به مضارع می‌نماید.

يَذْهَبُ / تَذْهَبُ / اَذْهَبْ / تَذْهَبْنَ

\* حرکت حرف آخر فعل مضارع مرفوع است، یعنی یا ضمه و یا نون عوض رفع

می‌باشد.

**صرف فعل مضارع**

غائب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	يَذْهَبُ	يَذْهَبَانِ	يَذْهَبُونَ
مؤنث	تَذْهَبُ	تَذْهَبَانِ	يَذْهَبْنَ

مخاطب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	تَذْهَبُ	تَذْهَبَانِ	تَذْهَبُونَ
مؤنث	تَذْهَبِينَ	تَذْهَبَانِ	تَذْهَبْنَ

متکلم	وحده	مع الغیر
	اَذْهَبُ	تَذْهَبُ

نون عوض رفع: اگر به فعل‌های مضارع توجه کنید صیغه ۲ و ۶ دارای نون

می‌باشند که این نون در واقع نون ضمیر می‌باشد و در باقی صیغه‌ها این (نون)

اوزان ثلاثی مزید:

ردیف	ماضی	مضارع	مصدر	مثال
۱	أَفْعَلُ	يُفْعَلُ	أَفْعَالٌ	(ح س ن)
۲	فَعَّلَ	يُفَعِّلُ	تَفَعُّيلٌ	(ك ذ ب)
۳	فَاعَلَ	يُفَاعِلُ	مُفَاعَلَةٌ	(ع م ل)
۴	تَفَاعَلَ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعُلٌ	(ع ر ف)
۵	أَفْتَعَلَ	يَفْتَعِلُ	أَفْتَعَالٌ	(ك س ب)
۶	انْفَعَلَ	يَنْفَعِلُ	انْفَعَالٌ	(ق ل ب)
۷	اسْتَنْعَلَ	يَسْتَنْعِلُ	اسْتَنْعَالٌ	(خ ر ج)
۸	تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعُّلٌ	(ف ر ق)

\* مصدر قابل صرف کردن نیست.

\* شما باید بتوانید هر فعل را با توجه به ماضی و مضارع بودن صرف نمایید.

۱- مصدر باب افعال همان افعال است.

۲- فعل امر باب افعال بر وزن أَفْعَلُ است. یعنی همیشه همزه مفتوح دارد و فعل امر فقط در باب افعال دارای حرکت فتحه است. تُكْرَمُ ← كُرِمَ ← أَكْرِمُ

۴- از باب افعال برای متعدی کردن فعل لازم استفاده می‌شود:

ذهب (رفت) ← أَذْهَبَ (برد) جَلَسَ (نشست) ← أَجْلَسَ (نشاند)

۵- فعل‌هایی که در باب افعال قرار دارند، ثلاثی مزید هستند و فقط یک حرف زاید دارند.

۶- حرف زاید در باب افعال، همان حرف همزه است که در اولین صیغه‌ی ماضی آن قرار دارد.

۱- مصدر باب تفعیل، همان تفعیل است و وزن دومی تَفَعَّلَ می‌باشد.

مثل: تبصرة، تجربه

۲- فعل امر باب تفعیل بر وزن فَعَّلَ است.

۳- از باب تفعیل برای متعدی کردن یک فعل لازم استفاده می‌شود.

نَزَلَ (نازل شد) ← نَزَّلَ (نازل کرد)

۴- فعل‌هایی که در باب تفعیل هستند، ثلاثی مزید می‌باشند و فقط یک حرف زائد دارند. که حرف زاید، همان تکرار دومین حرف اصلی است که از اولین صیغه‌ی ماضی آن فهمیده می‌شود.

باب مفاعله:

۱- فعل امر از باب مفاعله بر وزن، فاعل است و این فعل برای مشارکت به کار می‌رود.

۲- فعل امر باب مفاعله را با وزن فاعل مشتق اشتباه نگیرید.

۳- باب مفاعله یک مصدر دیگر بر وزن «فعال» دارد.

۴- حرف زاید فعل‌های باب افعال «همزه»، باب تفعیل «تکرار عین»، باب مفاعله «الف» است.

باب تفعُّل و تفاعل

۱- فعل‌های امر باب تفعُّل و تفاعل به همزه‌ی امر نیازی ندارند.

۲- باب تفعُّل و تفاعل هر دو دارای دو حرف زاید هستند، پس ثلاثی مزید می‌باشند.

۳- فعل‌های ماضی صیغه‌های ۲ و ۳ و ۶ باب‌های تفعُّل و تفاعل با فعل‌های امر همین صیغه شباهت ظاهری دارند ولی معنای آن‌ها متفاوت است.

عوض و یا جایگزین مرفوع می‌باشد یعنی به جای استفاده از — در آخر کلمه از (ن) استفاده می‌نمائیم.

**امر:** فعلی است که دستور بر انجام کاری و یا وقوع حالتی در زمان مشخص می‌دهد.

فعل امر به دو شیوه ساخته می‌شود:

شیوه اول: ابتدا یک (ل) به اول فعل مضارع (غائب و متکلم) اضافه می‌نمائیم و حرکت حرف آخر فعل را مجزوم می‌نمائیم. یعنی در صورتی که حرکت حرف آخر — باشد تبدیل به — و در صورتی که نون عوض رفع باشد، نون حذف می‌گردد.

يَذْهَبُ ← لِيَذْهَبُ

يَذْهَبَانِ ← لِيَذْهَبَا

يَذْهَبْنَ ← لِيَذْهَبْنَ (نون صیغه ۶ چون جایگزین رفع نیست حذف نمی‌گردد)

شیوه دوم: ابتدا حروف اتین را از اول فعل مضارع مخاطب حذف می‌نمائیم و حرکت حرف آخر را به روش بالا مجزوم می‌نمائیم. در صورتی که پس از حذف حرف اتین حرکت حرف بعدی ساکن باشد چون ابتدا به ساکن خوانده نمی‌شود یک همزه می‌دهیم حرکت حرف همزه بستگی به عین‌الفعل دارد اگر — باشد همزه — می‌گیرد ولی اگر عین‌الفعل ضمه باشد همزه — می‌گیرد.

يَذْهَبُ ← ذَهَبُ ← ذَهَبُ ← اِذْهَبُ ← اِذْهَبْ

تَذْهَبْنَ ← ذَهَبْنَ ← اِذْهَبْنَ ← اِذْهَبْنَ (صیغه‌ی ۱۲)

\* چون نون صیغه ۱۲ جایگزین رفع نیست حذف نمی‌شود.

**ماضی استمراری:** برای ساختن این فعل به اول فعل مضارع (کان) اضافه می‌کنیم:

يَذْهَبُ ← كان يَذْهَبُ ← می‌رفت

**ماضی بعید:** برای ساختن این فعل به اول فعل ماضی (کان قد) اضافه می‌کنیم:

كانَ قَدْ ذَهَبَ ← رفته بود

**ماضی نقلی:** برای ساختن این فعل به اول فعل ماضی قد اضافه می‌کنیم.

قَدْ ذَهَبَ ← رفته است

**مضارع مرفوع:** فعل مضارع در حالت عادی مرفوع است یعنی حرکت حرف آخرش یا ضمه است و یا نون عوض رفع. يَذْهَبُ / يَذْهَبَانِ

جزء صیغه ۱۲ و ۶ که قبلاً توضیحات لازم در مورد آن داده شده است.

ثلاثی مجرد و مزید (باب ۸)

\* فعل‌ها براساس تعداد حروف اصلی در مفرد مذکر غائب به دو دسته تقسیم می‌گردند. (ثلاثی، رباعی)

\* همانطور که قبلاً گفته شد مهمترین فعل مفرد مذکر غائب در ماضی است.

\* فعلی که در مفرد مذکر غائب در ماضی ۳ حرف اصلی داشته باشد ثلاثی نامیده می‌شود.

\* فعلی که در بعضی از باب‌ها براساس اوزان خاص در مفرد مذکر غائب بیشتر از سه حرف داشته باشد، ثلاثی مزید نامیده می‌شود.

ثلاثی مجرد ← سه حرف اصلی  
ثلاثی مزید ← در همه اوزان در مفرد مذکر غائب  
بیش از سه حرف اصلی

- ۴- فعل‌های باب تَفَعَّل برای مطاوعه: یعنی اثر پذیرفتن یک شی استفاده می‌شود. تَعَلَّمَ ← دانش آموز درس را یاد گرفت. «تأثیرپذیری دانش‌آموز از درس»
- ۵- فعل‌های باب تفاعل برای مشارکت دو طرفه به کار می‌روند؛ تقاتل ← یکدیگر را کشتند

## باب افتعال و انفعال

- ۱- هرگاه در یک مصدر ثلاثی مزید ۶ حرفی، سه حرف اول مصدر به صورت (انت) باشد، آن مصدر از باب (افتعال) است نه باب (انفعال):

انتشار، انتصار، انتقام، انتقاد و...

- ۲- باب افتعال و انفعال دارای دو حرف زائد هستند.

- ۳- فعل‌های باب انفعال و افتعال نیز برای مطاوعه به کار می‌روند (اثر پذیرفتن) انكسر الزجاجة ← شیشه شکست (اثر پذیرفتن شیشه و شکستن آن)

## باب استفعال

- ۱- باب استفعال دارای سه حرف زاید «اس ت» است.
- ۲- باب استفعال برای طلب و درخواست به کار می‌رود.
- استغفار ← طلب - مغفرت و آمرزش
- ۳- فعل امر باب استفعال دارای حرف همزه می‌گردد.
- ۴- فعل‌های اسْتَمَحَّ، اسْتَسَلَّمَ و اسْتَرَقَّ که (اس ت) جزء حروف اصلی آن‌هاست در باب افتعال هستند.

## لازم و متعدی:

لازم فعلی است که برای تکمیل شدن معنایش به مفعول نیاز نداشته باشد.

ذهب علی.

رفت علی

متعدی فعلی است که برای تکمیل معنا و مفهومش به مفعول نیاز دارد.

نَصَرَ عَلِيٌّ زَيْدًا. علی زید را یاد می‌کرد.

بعضی فعل‌ها ذاتاً متعدی هستند؛ مانند: نَصَرَ، وَجَدَ، وَهَبَ، ضَرَبَ

## طریقه تشخیص:

الف) از راه معنی: اگر به سؤال چه چیزی یا چه کسی را، جواب بدهد متعدی و گرنه لازم است.

مثلاً: ذهب (رفت) لازم ضرب (زد) متعدی

ب) وجود مفعول به جمله نشانه متعدی بودن فعل است.

فرض الله الجهاد.

فعل فاعل مفعول به

- \* آوردن حرف جر (ب) بعد از فعل آن را متعدی می‌کند: ذهب به (برد او را)
- \* فعلی که فاعل آن بر وزن فَعْلٌ باشد لازم است. بَعْدَ (دور شد) حَسَنٌ (نیکیو شد)
- \* فعل در باب افعال و تفعیل متعدی و در باب استفعال و مفاعله اکثراً متعدی و در باب انفعال لازم است و باب تفاعل نیز اکثراً لازمند.
- \* فعل فَكَّرَ با آنکه در باب تفعیل است اما لازم است نه متعدی.
- \* فعل‌های زیر در باب افعال هستند اما لازمند نه متعدی مانند:
- ازهر (شکفته شد)، اقلق (بیدار شد)، انصت (ساکت شد)، اسرع (شتافت)، اَمَّنَا (درخشید)، امطر (بارید)، افلح (رستگار شد)
- راه متعدی کردن فعل لازم:

۱- بردن به باب افعال و تفعیل: ذهب (رفت)، أذهب (برد)

۲- آوردن حرف جر مخصوصاً (ب) بعد از آن:

ذهب به (برد او را)

فعل‌های دو مفعولی: عَلَّمَ (دانشست) وَهَبَ (بخشید)، آتی (آورد)، اعطی (بخشید)، کسا (پوشاند)، رأی (دید)، ذاقی (چشید)

## معرب و مبنی

معرب از کلمه (اعراب) می‌آید و به معنای حرکت پذیر است و مبنی از کلمه (بَنِي) می‌آید.

مبنی فعلی است که بر اثر عواملی که به سر آن وارد می‌شود حرکت حرف آخرش تغییر نمی‌کند.

ساخت امر

يَذْهَبُ ← لِيَذْهَبَنَّ نون حذف نشده است

معرب فعلی است که بر اثر عواملی که بر سر آن وارد می‌شود حرکت حرف آخرش تغییر می‌کند.

يَذْهَبُ ← لِيَذْهَبْ

## انواع فعل مبنی:

۱۴ صیغه فعل ماضی، صیغه‌های ۱۲ و ۶ فعل مضارع، امر مخاطب اعراب فعل مضارع: (نصب) حرکت فعل مضارع مرفوع است یعنی حرکت حرف آخر در فعل مضارع یا (سُكُو یا (نون عوض رفع) می‌باشد. هرگاه یکی از ادوات نصب (أَنْ - لَنْ - كَيْ - اذَنْ - حَتَّى - لَ) را به سر فعل مضارع وارد کنیم:

حرکت حرف آخر را منصوب می‌نماییم یعنی اگر حرف آخر مُ باشد تبدیل به ساکن و در صورتی که نون عوض رفع باشد نون حذف می‌گردد.

يَذْهَبُ ← أَنْ يَذْهَبْ

يَذْهَبَانِ ← أَنْ يَذْهَبَا

جزم: ادوات جزم شامل «لم - لما - لام امر - لای نهی - ان شرط» هرگاه یکی از ادوات جزم بر سر فعل مضارع مرفوع واقع شود حرکت حرف آخر را مجزوم می‌نماید؛ یعنی اگر مُ بشود تبدیل به ساکن و در صورتی که (ن) عوض رفع باشد نون حذف می‌گردد.

لم + يَذْهَبُ ← لم يَذْهَبْ

لَ + يَذْهَبَانِ ← لَ يَذْهَبَانِ

## صحيح و معتل

فعل‌ها براساس حروف اصلی به دو دسته تقسیم می‌گردند:

۱- معتل ۲- صحيح

۱- فعل معتل؛ فعلی است که یکی از حروف اصلی اش حرف عله یعنی «واو - الف - ی» باشد، فعل‌های معتل براساس جایگاه قرار گرفتن حرف عله‌اشان به ۴ دسته تقسیم می‌گردند:

## مثال - اجوف - ناقص - لفيق

## الف) فعل معتل مثال:

آنست که اولین حرف از حروف اصلی اش حرف عله باشد مانند: وَجَدَ، وَصَلَ، وَرَثَ و...

معتل‌ها براساس نوع حرف عله به ۳ دسته تقسیم می‌شوند:

معتل واوی - معتل یایی - معتل الف

## ب) فعل معتل اجوف:

فعلی است که دومین حرف از حروف اصلی اش حرف عله باشد. مانند:

قَوْلَ - قال بَيَّعَ - باع

**ج) فعل معتل ناقص:**

فعلی است که سومین حرف از حروف اصلی اش حرف عله باشد. مانند: دعو، رجو، رجا، رمی و...

**د) فعل معتل لفیف:**

فعلی است که دارای ۲ حرف عله باشد؛ این افعال به دو دسته تقسیم می گردند.  
لفیف مفروق      لفیف مقرون

**لفیف مفروق:**

آن است که دو حرف عله با فاصله یک حرف با یکدیگر قرار گیرند مانند: وفی

**لفیف مقرون:**

آن است که دو حرف عله با فاصله یک حرف در کنار یکدیگر باشند. مانند: طوی

**فعل صحیح:**

فعلی است که هیچ یک از حروف اصلی اش حروف عله نباشد، این افعال به ۳ دسته تقسیم می گردند.

**الف) فعل صحیح مهموز:**

فعل صحیح مهموز آن است که یکی از حروف اصلی اش حرف همزه باشد و این افعال به ۳ دسته تقسیم می گردند:

۱- مهموز الفاء      ۲- مهموز العین      ۳- مهموز اللام

أمر      سأل      قرأ

\* یادتان باشد همزه باید از حروف اصلی باشد، به طور مثال کلماتی مانند «أكرم» مهموز نیستند چون «همزه» از حرف اصلی نیست.

**ب) مضاعف**

فعل صحیحی است که یک یا دو حرف اصلی اش دو بار تکرار شده باشند مانند: مدد - فرر - زلال و ...

\* کلماتی مانند فکرم مضاعف نیستند زیرا در حروف اصلی آن ها «ف-ک-ر» حروف همجنس وجود ندارد.

**ج) سالم:** آن است که نه حرفی از آن دو بار تکرار شده باشد و نه یکی از حروف اصلی آن همزه باشد. مانند:

ذَهَبَ، حَرَجَ، ضَرَبَ

**اعلال:**

درمان فعل معتل برای تلفظ راحت تر است چون اصولاً حروف عله در تلفظ مشکل دارند؛

اعلال به ۳ دسته تقسیم می گردد:

**اعلال به قلب:**

هرگاه حرف عله دارای حرکت باشد و حرکت حرف ماقبل - باشد حرف عله را تبدیل به الف می نمایم.

\* از میان حروف عله بر روی حرف (ی) ۵۰٪ اعلال و بر روی حرف الف ۱۰۰٪ اعلال صورت گرفته است.

مانند:

قَوْلٌ ← قَالَ      بَيْعٌ ← باع      رَجَوُ ← رجا

حروف عله ای که اعلال به قلب بر آن صورت می گیرد دارای حرکت ساکن است.

**اعلال به اسکان (اعلال به سکون)**

هرگاه حرف عله متحرک باشد «دارای حرکت -» باشد و حرکت حرف ماقبل - باشد جای حرکت حرف عله و حرکت حرف ماقبل تغییر می کند، مثال:

يَسِيرٌ ← يَسِيرٌ

\* حرف عله همیشه دارای حرکت ساکن است. «حرف عله نمی تواند دارای حرکت - باشد»

**اعلال به حذف:**

هرگاه حرف عله دارای حرکت ساکن و حرکت حرف ماقبل و یا مابعد ساکن باشد، حرف عله حذف می شود: (التقاء ساکنین)

اعلال به قلب      اعلال به حذف

مانند: قَوْلٌ ← قَالَ ← قَالَتْ ← قُلْتُ ← قُلْتُ

فعل معتل اجوف واوی

\* در اعلال به حذف پس از حذف حرف عله حرکت حرف ماقبل یعنی (ق) تغییر می کند.

\* حرکت حرف ماقبل عله به دو عامل بستگی دارد؛ ۱- حرف حذف شده؛ این را همیشه به خاطر داشته باشید:

ضمه با «واو» رفیقه

فتحه با «الف» رفیقه

کسره با «ی» رفیقه

۲- همیشه نگاه به عین الفعل مضارع می نمایم.

مضارع

قول ← يَقُولُ      پس حرف «ق» - می گیرد.

**چند نکته:**

\* در فعل مثال یایی، هرگز حرف عله حذف نمی شود. مانند: یقن، یسر، یفظ، یس

\* در فعل مضارع واوی معلوم حرف عله حذف می گردد.

يُؤَصِّفُ ← يَصِفُ / يُوجِدُ ← يَجِدُ

يُؤَرِّثُ ← يَرِثُ / يُؤَصِّلُ ← يَصِلُ

\* فعل های «ضَع - قَع - سَع - دَع» امر مثال واوی از ریشه «وضع - وقع - وسع - ودع» هستند که مضارع آن ها بر وزن «يُقَعَلُ» می باشد.

\* در ماضی اجوف، در ۵ صیغه اول اعلال به قلب و از صیغه ۶ به بعد اعلال به حذف صورت می پذیرد.

\* در مضارع اجوف فقط در ۲ صیغه جمع مؤنث غائب و مخاطب، حرف عله حذف می شود. مانند: يَقْلُنَ - تَقْلُنَ

\* در امر مخاطب در فعل اجوف فقط در صیغه های مفرد مذکر مخاطب و جمع مؤنث مخاطب حرف عله حذف می شود. مانند: قُلْ - قُلْنَ

\* در ماضی ناقص، اگر حرکت عین الفعل فتحه نباشد یعنی اولین صیغه ماضی به الف ختم نشود «خَسِي» فقط در صیغه سوم جمع مذکر غائب و اگر عین الفعل مفتوح باشد «هَدَى» در صیغه های سوم و چهارم و پنجم حرف عله حذف می شود.

خَسِي ← خَسُوا      هَدَى ← هَدُوا

هَدَيْتَ ← هَدْتَا      هَدَيْتَا ← هَدْتَا

\* در مضارع ناقص در صیغه های ۳ و ۹ و ۱۰ جمع مذکر غائب و مفرد مؤنث مخاطب حرف عله حذف می شود.

بنابراین در مضارع ناقص یایی، مفرد مؤنث مخاطب پس از حذف حرف عله به مؤنث مخاطب «بدون اعلال» ما به لحاظ شکل ظاهری شبیه می شود، و در مضارع

ناقص واوی ما جمع‌های مذکر پس از حذف حرف عله به جمع‌های مؤنث «بدون اعلال» شبیه می‌شوند.

\* در فعل ناقص، اگر ضمه روی حرف عله قرار گیرد، ضمه حذف می‌شود (اعلال به اسکان)

يَهْدِي ← يَهْدِي  
يَدْعُو ← يَدْعُو

\* در امر مخاطب در فعل ناقص در اولین صیغه مفرد مذکر مخاطب به دلیل قرار گرفتن سکون روی حرف عله و حرف عله حذف می‌شود و در اولین صیغه پس از حذف حرف عله، در آخر فعل حرکت مناسب با حرف عله حذف شده قرار می‌گیرد.

تَدْعُو ← أَدْعُ

\* اگر حروف جازمه «لم - لما - لای نهی - لام امر» بر سر فعل اجوف یا ناقص بیاید در صیغه‌های چهارگانه «يَفْعَلُ - تَفْعَلُ - أَفْعَلُ - نَفْعَلُ» اعلال به حذف صورت می‌پذیرد. در این شرایط فعل ناقص مجزوم به حذف حرف عله و فعل اجوف مجزوم به سکون می‌باشد.

لم + یرمی ← لم یرم لم + یقول ← لم یقل

\* در فعل‌های معتدل در ثلاثی مجرد امر مثال و اجوف همزه امر ندارد.

تَوَعَّدُ ← تَعْدُ - عَدَّ

تَقَوْلُ ← تَقُولُ ← قُلْ

ولی امر ناقص همزه امر دارد: اِرم «امر ترمی»

\* در ساخت اسم مفعول از فعل اجوف حرف «واو» در مفعول حذف می‌شود.

قول ← مقول ← مبيع

بيع ← مبيع ← مبيع

\* فعل «قی»، «ف» امر لفیف مفروق از «وقی»، «وفی» هستند.

\* در ساخت اسم مفعول در معتدل ناقص «یایی» حرف واو در مفعول حذف می‌شود و به جای آن «ی» مشدد در آخر می‌آید.

هَدَى ← مهدوی ← مهدی

هرگاه حرف علی فعلی «الف یای» باشد بدانید اعلال به قلب بر روی آن صورت گرفته است «الف ۱۰۰٪» و «ی ۵۰٪» قَوْلَ ← قال

هرگاه حرف عله دارای حرکت ساکن بود بدانید حتماً بر روی آن اعلال صورت گرفته و اعلال آن اسکان «سکون است» يَقُولُ ← يَقُولُ

هرگاه فعل معتدل حرف عله نداشت بدانید اعلال حذف بر روی آن صورت گرفته است.

قول ← قَوْلَتْ ← قَالَتْ ← قُلْتُ

**فعل المعتدل ناقص مزید**

باب‌های افعال، افتعال، انفعال، استفعال.

هرگاه فعل ناقص به باب‌های افعال، افتعال، انفعال، استفعال برود حرف عله در اولین صیغه‌ی:

\* ماضی: قلب به الف می‌گردد، مانند «م ض ی» اَمْضَى

مضارع: قلب به ی می‌گردد؟ مانند «م ض ی» اَمْضِي

امر: حذف می‌گردد مانند: «م ض ی» اَمْضُ

\* مصدر باب‌های افعال، افتعال، انفعال و استفعال از فعل ناقص همیشه مختوم به الف ممدود «الف و همزه» است.

مانند: إهداء، ارتضاء، انحناء، استدعاء

**ناقص در باب‌های تفعیل و مفاعله**

هرگاه فعل ناقص به باب‌های تفعیل و مفاعله برود حرف عله در اولین صیغه:

\* ماضی: قلب به الف می‌گردد. مانند: (غ ذ و) غَدَى

مضارع: قلب به ی می‌گردد. مانند: يُغَدِي

امر: حذف می‌شود مانند: غَدَّ

مصدر فعل ناقص از باب تفعیل، هم وزن «تَزْكِيَة» مصدر فعل ناقص از باب مفاعله، هم وزن «مَلَا قَة» می‌باشد مانند: مداراة، محاكاة، مداواة

**ناقص در باب‌های تفاعل، تَفَعَّل**

هرگاه فعل ناقص به دو باب تفاعل و تَفَعَّل برود، حرف عله در اولین صیغه‌ی

ماضی، قلب به الف می‌گردد مانند: «ل ق ی» تلاقی

\* در مصدر این دو باب ضمه‌ی ماقبل آخر بدل به کسره می‌گردد.

تَلَقَّى ← تَلَقَّى تَلَقَّى ← تَلَقَّى

مضارع: قلب به الف می‌گردد مانند: يتلاقى

امر حذف می‌گردد: تَلَقَّ

\* در مصدر دو باب تفاعل و تَفَعَّل از فعل ناقص به یاء ماقبل مکسور «منقوص» ختم می‌شود؛ مانند «ع ل و» مانند: تعالی

«عدو» مانند تَعَدَى

**اسم:** کلمه‌ای است که برای نامیدن افراد و اشیاء مختلف اعم از جاندار و غیرجاندار به کار می‌رود.

اسم دارای نشانه‌های زیر است:

۱- «ال» تعریف: الكتاب

۲- تنوین: تَنَوَّنَ مُحَمَّدًا، مُحَمَّدًا، مُحَمَّدًا.

۳- مضاف واقع شدن: مفتاح الفقر

۴- تاء آخر: فاطمة

۵- منادا بودن: یا محمد

۶- داشتن حرف جر: فی کتاب

\* اسم در حالت عادی فقط یکی از ۶ نشانه بالا را می‌پذیرد.

**معرفه یا نکره:**

- معرفه اسمی است که برای همه شناخته شده است.

- نکره اسمی است که شناخته شده نباشد.

\* تنوین نشانه نکره بودن است، اما اگر با اسم انسان بیاید دیگر نشانه نکره بودن نیست.

تَفَلَّأً ← نکره مُحَمَّدًا ← معرفه

(یعنی اسم انسان حتی اگر تنوین بگیرد باز هم معرفه است)

**انواع معرفه‌ها:**

۱- ال، ۲- علم، ۳- موصول، ۴- اشاره، ۵- ضمیر، ۶- اضافه

۱- هرگاه به اول اسم نکره‌ای «ال» اضافه کنیم معرفه می‌گردد.

رَجُلٌ ← الرَّجُلُ

نکره معرفه

۲- عَلَم: اسمی است که بسیار شناخته شده است.

مانند: سعید، حسن، الله، اسم شهرها و کشورها، کنیه «لقب» مانند سیدالشهدا،

زین‌العابدین و اسم‌هایی که از ترکیب (اب و ام) ساخته مانند ابوجهل، ابولهب،

ام ابیها و ...

ضمایر متصل منصوب:

غائب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	هـ	هما	هُم
مؤنث	ها	هما	هُنَّ

مخاطب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	كَ	كُما	كُم
مؤنث	كِ	كُما	كُنَّ

\* زمانی که به فعل بچسبند مفعول به و منصوب اند. مانند: صدیقنا

\* زمانی که به اسم و حرف بچسبند مضاف الیه و مجرورند. مانند: الیک، دینکم

متکلم	وحده	مع الغیر
	ی	نا

ضمایر منفصل

۱- ضمایر منفصل مرفوع ۲- منفصل منصوب

غائب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	هو	هما	هم
مؤنث	هی	هما	هُنَّ

مخاطب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	انتَ	انتما	انتم
مؤنث	انتِ	انتما	انتنَّ

متکلم	وحده	مع الغیر
	انا	نحن

۲- ضمایر منفصل منصوب

غائب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	إِيَّاهُ	إِيَّاهِما	إِيَّاهِم
مؤنث	إِيَّاهِا	إِيَّاهِما	إِيَّاهُنَّ

\* این ضمایر نقش مفعولی دارند.

مخاطب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	إِيَّاكَ	إِيَّاكُما	إِيَّاكُم
مؤنث	إِيَّاكِ	إِيَّاكُما	إِيَّاكُنَّ

متکلم	وحده	مع الغیر
	إِيَّاي	إِيَّانا

۶- هرگاه یک اسم نکره به واسطه اضافه شدن به یک اسم معرفه (معرفه) گردد

می گوئیم معرفه به اضافه به آن اسم معرفه می باشد.

یک مثال: شما «علی دائی» را قبل از ورود به تیم ملی نمی شناختید؛ پس علی دایی یک اسم نکره بود.

و تیم ملی در واقع یک معرفه است حال بعد از ورود علی دائی به این تیم به واسطه آن شما ایشان را شناختید اسم ها نیز اینچنین هستند.

چند مثال:

کتاب ← کتاب الرجل

نکره معرفه به اضافه به اسم ال دار

**موصول:** کلمه ای است که برای اتصال دو قسمت کلمه بکار می رود «مانند

حرف ربط» فارسی، موصول به دو دسته تقسیم می گردد. «موصول نیز از معارف است»

موصول خاص معارف خاص «مشتک»

**موصول عام شامل:**

مَن «کسی که» ما: «چیزی که» موصول خاص:

ردیف	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	الَّذِي	الَّذِينَ ، الَّذِينَ	الَّذِينَ
مؤنث	الَّتِي	الَّتَانِ ، اللَّتَيْنِ	اللَّاتِي
	که کسی	آن دو نفر که	کسانی که

اسم اشاره: اسمی است که برای اشاره به دور و نزدیک به کار می رود، این اسم ها جزء معارف می باشند و به دو دسته تقسیم می گردند.

نزدیک

اشاره به نزدیک	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	هَذَا	هَذَا، هَذَيْنِ	هَؤُلَاءِ
مؤنث	هَذِهِ	هَاتَانِ ، هَاتَيْنِ	هَؤُلَاءِ

دور

اشاره به دور	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	ذَلِكَ	ذَلِكَ - ذَئِكَ	أُولَئِكَ
مؤنث	تِلْكَ	تَانِک ، تَيْنِک	أُولَئِک

اسم اشاره مکانی:

هُنَا «اینجا» هُنَاک «آنجا» هُنَاکَ «آنجا» هُنَّ «آنجا»

ضمیر: کلمه ای است که به جای اسم می نشیند و نقش آن را می پذیرد و از تکرار آن جلوگیری می نماید، «ضمایر نیز از معارف هستند»

ضمیر به دو دسته متصل و منفصل تقسیم می گردد:

متصل مرفوع، متصل منصوب و مجرور

منفصل مرفوع، منفصل منصوب و مجرور

ضمایر متصل مرفوع

غائب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	-	ا	واو
مؤنث	-	تا	ن

ضمائر متصل مرفوع به فعل می چسبند و نقش فاعلی دارند.

مخاطب	مفرد	مثنی	جمع
مذکر	تَ	تُما	تُم
مؤنث	تِ	تُما	تُنَّ

متکلم	وحده	مع الغیر
	تُ	نا

\* اسم‌های غیرمنصرف علاوه بر نپذیرفتن تنوین حرکت کسره نیز نمی‌گیرند و به جای آن فتحه می‌گیرند مگر در دو مورد زیر که در این صورت حتماً باید کسره بگیرند.

- ۱- اگر (ال) داشته باشد: فی المساجد
- ۲- اگر مضاف واقع شوند: فی صف المدارس

### صفت و موصوف: (نعت و منوع)

صفت با موصوف خود در ۴ چیز مطابقت دارد.

۱- عدد (مفرد، مثنی، جمع)

۲- نوع (مذکر - مؤنث)

۳- معرفه یا نکره بودن

۴- اعراب (رفع، نصب، جر)

\* کلمه (ذو) اگر میان دو نکره باشد، صفت است. جاء رجل ذو علم صفت

\* اسم موصولی که قبل از آن اسم (ال) دار بیاید صفت است: جاء الرجل الذی صفت

\* اسم‌های منسوب صفت‌اند. رجل مکی (صفت)

\* اسم‌های جامد و مشتق:

جامد: اسمی است که ریشه فعلی نداشته باشد: جعفر، ذهب و...

مشتق: اسم‌هایی که دارای ریشه فعلی باشند مشتق هستند و از وزن‌های مختلف ساخته می‌شوند.

\* جامدها نیز به دو دسته تقسیم می‌گردند:

جامد مصدری، جامد غیر مصدری

جامد مصدری که مصادر فعل‌های مجرد و مزیدند:

این اسم‌ها عبارتند از:

مانند: نَصَرَ عِبَادَةَ - ذَهَابَ - ظَهَرَ - زَلْزَالَ

جامد غیرمصدری آن است که از آن هیچ کلمه‌ی دیگری به دست نمی‌آید مانند:

رَجُلٌ : یا جِدَارٌ: دیوار

### انواع مشتق:

- |             |               |              |
|-------------|---------------|--------------|
| ۱- اسم فاعل | ۲- اسم مفعول  | ۳- اسم تفضیل |
| ۴- اسم آلت  | ۵- اسم مبالغه | ۶- صفت مشبیه |
| ۷- اسم زمان | ۸- اسم مکان   |              |

**اسم فاعل:** اسمی است و بر شخصی که کاری را انجام می‌دهد دلالت می‌کند و در ثلاثی مجرد بر وزن فاعل ساخته می‌شود مانند:

(ک ت ب) فاعل ← کاتب

(ز ه د) فاعل ← زاهد

و در ثلاثی مزید به روش زیر ساخته می‌شود.

\* ابتدا یک (مُ) به اول فعل ماضی مزید اضافه می‌کنیم و یک حرف به آخر مانده را کسره می‌دهیم.

عَلِمَ ← مُعَلِّمٌ (بر وزن فَعَّلَ)

حَسَنَ ← مُحَسِّنٌ (بر وزن فَعَّلَ)

**اسم مفعول:** اسمی است که بر کسی دلالت می‌کند که کاری بر روی آن انجام

می‌گیرد(اسمی که معنای مفعولی دارد)

\* در ثلاثی مجرد بر وزن مفعول ساخته می‌گردد.

کتاب ← کتاب الذی قرآته

نکره معرفه به اضافه به اسم موصول

کتاب ← کتاب هذا الرجل

نکره معرفه به اضافه به اسم اشاره

کتاب ← کتاب الله

نکره معرفه به اضافه به علم

کتاب ← کتابک

معرفه به اضافه به ضمیر

### معرب و مبنی «در اسم»

قبلاً در فعل‌ها در مورد معرب و مبنی صحبت کردیم، حال این مبحث را در اسم‌ها بررسی می‌کنیم.

اسم‌های مبنی عبارتند از:

اشاره - موصول - ضمائر - شرط - استفهام - ظروف مبنی (مع - اذا - الان - لما)

همه حروف عامل و غیر عامل

اسامی شرط: مَنْ - ما - اینها - متی - مهما - کیفها

اسامی استفهام: مَنْ - ما - کیف - متی - ماذا - این - کم - ایان ( همه وقت)

\* اسم‌های موصول در مثنی معرب‌اند نه مبنی: ذلک - ذینک / تانک، تینک

\* اسم‌های اشاره در مثنی معرب‌اند نه مبنی: هذان - هذین / هاتان، هاتین

\* کلمه «ای» تنها اسمی است که با اینکه اسم استفهام است ولی معرب است.

\* کلمات مبنی، همواره مبنی بر حرکت آخرین حرف خودشان هستند که باید ذکر شود.

۱- مبنی بر فتح: هـ - انت - ذلک - تلک

۲- مبنی بر ضم: هـ - من

۳- مبنی بر کسر: ب - ل - ت - ک - انت

۴- مبنی بر سکون: لکن - انتم - لن

### منصرف و غیر منصرف «ممنوع من الصرف»

اسم‌هایی که تنوین و کسره نمی‌گیرند غیر منصرف‌اند. این بحث در مورد اسم‌های معرب است نه مبنی.

\* **اسم‌های غیر منصرف:** این اسم‌ها به جای تنوین، حرکت می‌گیرند و به جای کسره هم فتحه می‌گیرند.

این اسم‌ها عبارتند از:

اسم تمام خانم‌ها: فاطمه، مریم، کبری و...

اسم‌های مذکر غیرعربی: داریوش، کوروش، سیاوش و...

صفت بر وزن افعال و فعلی: کبری، صغری، اصغر

اسامی شهرها و کشورها و قبایل: تهران، تبریز، ایران، قریش و...

اسم علم یا (ان) زائد مثل: عثمان، سلیمان یا (ان) زائد: غضبان، عطشان جمع مکسری که سومین حرف آنها الف است و بعد از آن دو یا سه حرف وجود دارد مثل مکاتیب.

جمع و الجمع نامیده می‌شود و غیرمنصرف می‌باشند. (مفاعیل - مفاعیل - افعال)

\* نوح(ع)، شیب(ع)، لوط(ع)، خضر(ع)، محمد(ص)، صالح(ع)، هود(ع) و

شعیب(ع) این ۸ نفر منصرفند.



(ک ت ب) مکتوب «نوشته شده» (بر وزن مفعول)

(ن ص ر) منصور «یاری داده شده» (بر وزن مفعول)

\* در ثلاثی مزید به روش زیر ساخته می‌گردد.

ابتدا یک (م) به اول فعل ماضی (ثلاثی مزید) اضافه می‌کنیم و یک حرف به

آخر مانده را (عین‌الفعل) کسره می‌دهیم.

عَلِمَ (بر وزن فَعَلَ) ← مُعَلِّمٌ

يُرْسِلُ (بر وزن يَفْعَلُ) ← مُرْسِلٌ

**اسم تفضیل:** اسمی است که بر برتری صفتی بر یک شخص در مقابل همان صفت در یک شخص یا اشخاص دیگر دلالت دارد.

بر وزن أَفْعَلٌ و فُعَلی ساخته می‌شود.

مفرد مؤنث

\* خیر و شر نیز اسم تفضیل هستند.

\* وجود (مِن) پس از أَفْعَل نشان دهنده‌ی اسم تفضیل است.

### اسم آلت «ابزار»:

بر ابزار و وسیله انجام فعل دلالت دارد.

و بر سه وزن ساخته می‌شود:

مُفْعَلٌ، مَفْعَلَةٌ، مِفْعَالٌ

مِبْرَدٌ (سوهان)، مِکْنَسَةٌ (جارو)، مِفْتَاحٌ (کلید)

### اسم مبالغه:

بر زیادی و کثرت یک صفت در یک شخص دلالت دارد و بر وزن‌های زیر ساخته می‌گردد.

فَعَالٌ - فَعَالَةٌ - فَعُولٌ - فَعُولَةٌ - فَعِيلٌ - فَعِيلَةٌ - فَعُولٌ

شکاک - علامه - حَسودٌ - حَسودَةٌ - صَدِيقٌ - صَدِيقَةٌ - عَلِيمٌ - عَلِيمَةٌ

وزن فَعَالٌ مخصوص مشاغل است اما گاهاً شغل‌هایی که در این وزن می‌آیند و ریشه‌ی فعلی ندارند جامد هستند.

عطار «عطرفروش» تَمَّارٌ «خرمافروش»

### صفت مشابه:

بردارنده صفتی دائمی و پایداری دلالت می‌کند، «صفت مطلق زبان فارسی مانند خوب، بد، زشت، زیبا، سفید، سیاه و...»

### مهمترین اوزان:

فَعْلَانٌ، فَعْلَانِيٌّ، فَعْلٌ، فَعِيلٌ، فَعِيلَةٌ، فَعُولٌ، فَعُولَةٌ، فَعَالٌ، فَعَالَةٌ، فَعَالٌ

غَضْبَانٌ، غَضْبَانِيٌّ، كَسِيلٌ، شَرِيفٌ، كَسِيرٌ، صَعْبٌ، حَسَنٌ، غَيُورٌ، شَجَاعٌ، حُرٌّ، خَضْرَاءٌ، جَبَانٌ

\* وزن افعل اگر بر رنگ یا عیب و نقص دلالت کند صفت مشابه است.

اسمر (گندمگون)، احمر (قرمز)، اخضر (سبز)، ابيض (سفید)، اسود (سیاه)، ازرق (آبی)، اصفر (زرد)، ابلق (سیاه)، اغبر (تیره)

عیب‌ها و نقص‌ها نیز در زبان عربی صفت مشابه محسوب می‌شوند.

(چه عیب و نقص مادی و چه عیب معنوی) مذکر آنها بر وزن أَفْعَلٌ و مؤنث این‌ها نیز مثل رنگ‌ها بر وزن فِعْلَاءٌ می‌آیند.

اعْمَى (نابینا)، اَرَعَنَ (احمق)، اَبْکَمَ (لال)، اَصْمٌ (ناشنوا)، اَخْرَسَ (لال)، اَلْکَنَ (لکنت‌دار)،

احمق (نادان)

\* اسم‌های فاعل و مفعولی که بر صفتی ثابت دلالت دارند صفت مشابه محسوب

می‌شوند. مانند: ظاهر، سالم، محمود

### اسم زمان و مکان:

اسمی است که بر زمان و مکان انجام فعل دلالت دارد.

وزن‌های مهم اسم زمان و مکان:

مُفْعَلٌ - مَفْعَلَةٌ - مَفْعَلَةٌ - مَفْعَلَةٌ - مَفْعَلَةٌ - مَفْعَلَةٌ - مَفْعَلَةٌ - مَفْعَلَةٌ

مانند: مَكْتَبٌ، مَشْرِقٌ، مَدْرَسَةٌ

### اسم از لحاظ جنس:

اسم مذکر - اسم مؤنث

### مذکر:

(حقیقی): جاندار مذکر مثل رَجُلٌ - دیک (خروس) - سعید

(مجازی): جاندار و مؤنث نباشد: قلم - کتاب

### اقسام مؤنث:

**الف: حقیقی:** مؤنث و جاندار و دارای علامت مؤنث (ة - اء - ی یا الف تنها)

باشد. مانند: فاطمة - زهراء - کبری (کبرا)

**ب: مجازی:** اسم بی‌جانی که دارای علامت مؤنث باشد. مانند: صحراء، دنیا

**ج: معنوی:** به دو دسته از اسم‌ها گفته می‌شود:

۱- اسم‌هایی که واقعاً مؤنث جاندارند ولی علامت مؤنث نداشته باشند. مثل: مریم،

زینب و ... «معنوی حقیقی»

۲- بعضی از اسم‌های بی‌جان که علامت مؤنث نیز ندارند ولی در زبان عربی

مؤنث فرض می‌شوند «معنوی مجازی» مانند: اعضای زوج بدن و ...

مانند: شمس، ارض، نفس، دار، سن (دندان)، ساق، عین، ید، قوم، شمال، حرب، بئر (چاه)،

جیش (لشکر)، نار، روح، جهنم، اصبع (انگشت)، رَجُلٌ (پا)، اُذُنٌ (گوش)، کتف و ...

**مؤنث لفظی:** آن است که مذکر نباشد ولی علامت مؤنث داشته باشد مانند:

معاویه، زکریاء

اسم از لحاظ تعداد:

۱- مفرد: اسمی است که تنها بر یک نفر دلالت می‌کند: مؤمن، محمد و ...

۲- مثنی: اسمی است که بر دو نفر دلالت می‌کند و نشانه‌های آن (ان) در حالت

رفع و (ین) در حالت نصب و جر می‌باشند.

۳- جمع: اسمی است که بر بیش از دو نفر دلالت می‌کند و خود به سه گروه زیر

تقسیم می‌شود.

الف) جمع سالم:

۱- جمع مذکر سالم: که در حالت نصب و جر با (ین) و در حالت رفع با (ون)

می‌آید. مؤمنین، مؤمنون

۲- جمع مؤنث سالم: که با «ات» ساخته می‌شود مانند: مؤمنات

ب) جمع مکسر: جمع مکسر کلمه‌ای است که معنی جمع دارد اما نشانه جمع ندارد

ولی تعریف صحیح‌تر آن، این است که کلمه‌ای که شکل مفردش تغییر کرده

باشد. مانند: مسجد، مساجد / مدرسه، مدارس / کتاب، کتب / رَجُلٌ، رجال / بیت

(شعر)، ابیات / بیت (خانه)، بیوت

\* به کلماتی مثل ناس، امة، مله و ... که نشانه جمع نداشته ولی معنای جمع داشته

باشند، اسم جمع می‌گویند.

### اسم از لحاظ حرف پایانی:

۱- ممدود: اسم‌هایی که به «اء» ختم می‌شوند مانند: زهراء، صحراء و ...

۲- مقصور: اسم‌هایی که به «ی یا الف» ختم می‌شود مانند: کبری، دنیا و ...

۳- متقوص: اسم‌هایی که «ی» ختم می‌شوند و ضمناً حرف یکی مانده به آخر آنها کسره می‌گیرد مانند: القاضی، الحافی، الباقی  
۴- صحیح‌الآخر: اسم‌هایی که جزء سه گروه بالا نباشد و همچنین اسامی که یاء مشدد ختم شود مانند: فاطمة، کتاب، دختر، علی، تقی و...

### حروف:

کلمه‌ای است که بر معنای مستقلی دلالت نکند، و به وسیله‌ی آن میان کلمات ارتباط ایجاد گردد؛ مانند: عَلِيٌّ در جمله‌ی:

جَلَسْتُ عَلِيَّ الْكُرْسِيِّ «روی صندلی نشستم»

الفبای زبان عربی همان الفبای فارسی است؛ به جز چهار حرف «پ، چ، ژ، گ» آنها عبارتند از:

ا، ب، ت، ث، ج، ح، خ، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق، ک، ل، م، ن، و، ی  
البته همزه هم می‌باشد که جزء حروف اصلی نیست.

حروف بر دو دسته‌اند:

عامل غیرعامل

**عامل:** حروفی که بر حرکت اسم پس خود تأثیر می‌گذارد مانند حروف جر.

### حروف عامل

انواع حروف	مثال	کاربرد
حروف جر	بِ- فِي- مِنْ- إِلَى- عَلَيَّ- عَنْ- رَبِّ- لِي- مَعًا- حَتَّى	اسم بعد از خود را مجرور می‌کند
حروف مشابه بالفعل	لَكِنْ- أَنْ- أَنْ- لَعَلَّ- لَيْتَ- كَأَنَّ	بر سر جمله اسمیه می‌آیند و بر اسم و خبر تأثیر می‌گذارند.
حروف ناصبه	أَنْ- لَنْ- كَيْ- إِذَنْ- حَتَّى- لِي	بر سر فعل می‌آیند و آن را منصوب می‌کنند
حروف جازمه	إِنْ- مَنْ- لَآيَ نَهِي- لَمْ- لَمَّا- لِي- أَمْرٌ غَائِبٌ و متکلم را مجزوم می‌کنند	بر سر یک یا دو فعل می‌آیند و فعل را مجزوم می‌کنند
حروف لای نفی جنس	لَا	مثل حروف مشابه بالفعل عمل می‌کند که اسمش مبنی بر فتح محلاً منصوب و خبرش مرفوع است.

### حروف غیر عامل:

حروفی که هیچ تغییری در اعراب کلمه‌ی بعد از خود ایجاد نمی‌کنند.

ردیف	انواع حروف	مثال	انواع حروف	مثال
۱	استفهام	هَلْ- أ	حروف نفی	لَا- مَا
۲	عطف	و- فَ- ثُمَّ- بَل- أَوْ- أَمْ	حرف ندا	يَا- أَيَا
۳	تعریف	أَل	استثنا	إِلَّا
۴	استقبال	سَ- سَوْفَ	تحقیق	قَدْ
۵	مای کافه	مَا	واو حالیه	وَ

\* مجرور به حرف جر: حرف جر+ اسم یا ضمیر (جار و مجرور)

\* جار و مجرور از اقسام شبه جمله است.

مجرور به اضافه:

مضاف + مضاف‌الیه

سوء التبدیر

مضاف مضاف‌الیه

### مضاف

\* مضاف همیشه اسم است ولی مضاف‌الیه اسم یا ضمیر است.

\* هرگاه یکی از ضمائر متصل نصبی و جری (هُ، هُما، هُم و...) با اسم همراه شوند محلاً مجرور و مضاف‌الیه خواهند بود.

ابونا - قلمی - کتابهم (نا - ی - هم)

مضاف‌الیه محلاً مجرورند.

\* مضاف هیچ‌گاه (ال) و تنوین نمی‌گیرد.

\* مضاف اگر اسم مثنی یا جمع مذکر باشد نو آخر آن حذف می‌شود.

یومان + ه ← یوماه

یا مسلمین العالم ← یا مسلمی العالم

\* اسم‌های رويه‌رو دائماً نیاز به مضاف‌الیه دارند: کلّ، مع، ذو، بعض، امام، قیل، بعد، خلف، وراء، فوق، تحت، عند و...

### انواع اعراب ظاهری - تقدیری - محلی

الف) تقدیری: مخصوص کلمات معرب است که توان پذیرش اعراب را ندارند و فرضاً به آنها اعراب می‌دهیم.

۱) اسم مقصور: اسمی که حرف آخرش الف (ی - ا) باشد.

\* اسم‌های مقصور در هر ۳ حالت رفعی و نصبی و جری اعرابشان تقدیری است.

جاء الفتی رایت الفتی

فعل فاعل تقدیراً مرفوع

رایت الفتی

رای: فعل: ت؛ فاعل: الفتی: مفعول تقدیراً منصوب

سلمت علی الفتی

مجرور به حرف جر تقدیراً

۲) اسم‌های مضاف به یاء متکلم = صدیقی = صدیق + ی

این اسم‌ها در حالت رفعی، جری، نصبی اعرابشان تقدیری است.

جاء صدیقی

فعل فاعل، مرفوع تقدیراً

رایت صدیقی

رای: فعل: ت؛ فاعل: صدیقی: مفعول منصوب تقدیراً

سلمت علی صدیقی

سَلَمْتُ: فعل ت؛ فاعل

علی: حرف جر صدیقی: مفعول به، تقدیراً مجرور

\* اگر اسم‌های خمسه به یاء متکلم اضافه شوند در هر سه حالت اعرابشان تقدیری است.

۳) اسم‌های متقوص: اسم‌هایی که به (کسره) ختم می‌شوند = قاضی

این اسم‌ها در حالت رفعی و جری اعرابشان تقدیری و در حالت نصبی اعرابشان تقدیری است.

جاء القاضي

رایت القاضي

مسند به اعراب اصلی

سلمت علی القاضي

تقدیراً مجرور

سلمت علی المعلمین (مجرور، مفعول به، به اعراب فرعی به جای «ین» می گیرد.

۴- اسم های خمسه: (اب - اخ - فو - ذو - حم )

در حالت رفعی «واو» می گیرد.

\* جاء ابوک (فاعل مرفوع به اعراب فرعی) به جای «واو» می گیرد

در حالت نصبی «الف» می گیرد.

رایت اباک (مفعول منصوب به اعراب فرعی) به جای «الف» می گیرد.

سلمت علی ایبک (مجرور به اعراب فرعی) به جای «ی» می گیرد.

اگر اسماء خمسه مضاف واقع نشوند اعرابشان اصلی است.

جاء اب (فاعل مرفوع به اعراب اصلی)

فعل های مضارع دارای ضمائر (الف - واو - ی) اعراب فرعی دارند.

یذهبان - تذهبون

مرفوعات

فاعل: اسم مرفوع بعد از فعل معلوم است که نشانه آن ( ُ یا ٌ ) ، (ان ، (ون)،

(واو) می باشد.

\* ممکن است میان فعل و فاعل جار و مجرور بیاید.

تعیش فی العالم انواع من الحیوان

تعیش: فعل؛ فی: حرف جر العالم: جار و مجرور انواع: فاعل و مرفوع

### انواع فاعل:

اسم ظاهر = اسم مرفوع بعد از فعل است.

خَلَقَ اللهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

ضمیر بارز = ضمیر متصل رفعی به فعل است.

ذهبوا ← ذهب: فعل واو: فاعل ضمیر بارز

ضمیر مستتر: در جمله ذکر نمی شود و یک ضمیر متناسب با صیغه فعل است.

المؤمن یجتهد فی امورہ

مبتدا فعل - فاعل آن ضمیر مستتر (هو)

\* اسم مرفوع قبل از فعل فاعل محسوب نمی شود بلکه مبتدا است.

مثل، (المؤمن) در مثال بالا.

ضمائیر مستتر (هو - هی - انت - انا و نحن) می باشند که در صیغه های ۱ و ۴ و ۷ و ۱۳ و

و ۱۴ فعل ها می آیند.

۳- اگر فعل ها بعد از اسم یا ضمیری بیاید (در وسط جمله بیاید) از نظر نوع و عدد

با آن اسم یا ضمیر مطابقت می کند.

المؤمنان نجحان

مثنی مذکر مثنی مذکر

المؤمنتان نجحتان

مثنی مؤنث مثنی مؤنث

\* اسم مرفوع قبل از فعل فاعل محسوب نمی شود بلکه مبتدا است.

مثل المؤمن در مثال بالا.

۴- اگر فاعل اسم ظاهر و جمع مکسر غیرعاقل به صورت مفرد مؤنث می آید.

تفتحت ازهار الاشجار

تفتحت: فعل مفرد مؤنث ازهار: فاعل جمع مکسر

احسنت اخلاق هذه التلميذة

احسنت: فعل مفرد مؤنث اخلاق: فاعل جمع مکسر خالق

\* فعل با فاعل از نظر مذکر و مؤنث بودن مطابقت می کند.

اگر اسم های منقوص ال نداشته باشند در حالت رفعی و جری یاء آنها حذف و

تنوین کسره می گیرند. جاء قاض (فاعل مرفوع تقدیراً)

۴- فعل مضارع مختم به حرف عله در حالت رفعی اعرابشان تقدیری است.

يَدْعُو / يَهْدِي ( مضارع تقدیراً مرفوع)

اعراب محلی: کلماتی که با توجه به جایگاه قرار گرفتن در جمله اعرابشان

مشخص می گردد، اعراب محلی می گویند.

\* انواع اعراب محلی: ۱- همه اسم ها و فعل های مبنی وقتی نقش می گیرند محلاً

مرفوع، منصوب یا مجرور یا مجزوم می شوند.

\* ضمائر اسم اشاره، موصول، استفهام، شرط، ظروف، فعل های ماضی و مضارع

در جمع مؤنث اعراب محلی دارند.

\* جاء هذا الرجل = هذا، فاعل محلاً مرفوع «به خاطر آنکه هذا فاعل و فاعل

همیشه مرفوع است.»

رایت هذا الرجل = هذا، مفعول محلاً منصوب «به خاطر آنکه هذا مفعول و مفعول

همیشه منصوب است.»

اسم های اشاره و موصول مثنی اعرابشان فرعی است و معرب محسوب می شوند.

جاء هذان

فاعل مرفوع به اعراب فرعی

\* جمله ها: در صورتی که جمله ها نقشی بگیرند اعرابشان محلی است:

قال المؤمنُ المعلمُ في الصف

مفعول، جمله اسمیه، محلاً منصوب

المؤمنُ يذهبُ الى المسجد

خبر جمله فعلیه، محلاً مرفوع

\* شبه جمله: اگر جار و مجرور یا ظرف ها نقشی بگیرند اعرابشان محلی است.

عندی مال

خبر مقدم شبه جمله (ظروف)، محلاً مرفوع

النظافة من الایمان

خبر شبه جمله، (جار و مجرور) محلاً مرفوع

اعراب فرعی و نیایی: به جای حرکت های اصلی بالا علائم و نشانه های دیگر

قرار می گیرد.

۱- جمع مؤنث سالم: در حالت نصبی به جای فتحه، کسره می گیرد و در حالت

رفعی و جری اعرابشان اصلی است.

رایت الطالبات

رای: فعل ماضی

ت: فاعل و محلاً مرفوع، ضمیر متصل رفعی

الطالبات: مفعول و منصوب به اعراب فرعی / به جای فتحه، کسره گرفته است.

۲- اسم مثنی: در حالت های رفعی (ان - تان) می گیرد.

جاء التلميذان (فاعل مرفوع به اعراب فرعی به جای «ان، تان» می گیرد.

رایت التلميذین (مفعول منصوب به اعراب فرعی)

سلمت علی التلميذین (جار و مجرور، مفعول به، اعراب فرعی به جای کسره از

«ین» استفاده می کنیم.

۳- جمع مذکر: در حالت رفعی (ون) می گیرد. (واو - علامت رفع)

\* جاء المعلمون (فاعل مرفوع به اعراب فرعی) به جای «ون» می گیرد.

رایت المعلمین (مفعول منصوب به اعراب فرعی) به جای «ین» می گیرد.

ذَهَبَ الرَّجُلُ

ذَهَبَ: فعل مذكر الرجل: فاعل مذكر

ذَهَبَتِ الْأَمْرَأُ

ذَهَبَتِ: فعل مؤنث الامراة: فاعل مؤنث

اگر فاعل اسم ظاهر باشد فعل مفرد می آید چه فاعل مفرد باشد و چه جمع باشد.

نَجَّحَ الْمُؤْمِنُ

نَجَّحَتِ الْمُؤْمِنَةُ

نَجَّحَ الْمُؤْمِنَانِ

نَجَّحَ الْمُؤْمِنَاتِ

**معلوم و مجهول:**

فعلی که فاعلش مشخص باشد معلوم و فعلی که فاعل آن نامشخص است مجهول می باشد.

فعل مجهول از فعل متعدی ساخته می شود پس هرگز فعل های لازم مجهول نمی شوند.

**طریقه مجهول کردن فعل معلوم:**

(الف) در فعل مضارع: در ثلاثی مجرد و مزید ابتدا حرف اول یعنی حرف مضارعه را مرفوع می کنیم سپس (عین الفعل) را در واقع حرف یکی مانده به آخر را مفتوح می کنیم. يَضْرِبُ ← يَضْرَبُ

(ب) در فعل ماضی: عین الفعل (یکی مانده به آخر) را کسره داده و تمام حروف متحرک آن را (به جز حرف ساکن دار را) ضمه می دهیم. فَتَحَ ← فُتِحَ

\* هرگاه ماضی بر وزن فاعل باشد مجهول آن بر وزن فاعل می آید.

ضَارِبٌ ← ضُورِبَ شاهد ← شُوهِدَ

**طریقه مجهول کردن جمله:**

ضَرَبَ عَلِيٌّ زَيْدًا

ضَرَبَ: فعل ماضی علی: فاعل و مرفوع زیداً: مفعول و منصوب

۱- ابتدا فاعل را حذف می کنیم، مفعول را به جای فاعل با نام جدید «نایب فاعل» قرار می دهیم.

ضَرَبَ زَيْدًا

۲- فعل را به روش بالا مجهول می کنیم.

ضُرِبَ زَيْدًا

۳- چون مفعول به جای فاعل آمده است باید حرکت حرف آخرش مطابق باشد.

ضُرِبَ زَيْدٌ

۴- در صورتی که نائب فاعل مؤنث و فعل مذكر باشد برای مطابقت فعل و نائب فاعل «فعل» را به صیغه ۴ می بریم.

۱- ضَرَبَ عَلِيٌّ فَاطِمَةَ

۲- ضَرَبَ فَاطِمَةَ

۳- ضُرِبَ فَاطِمَةَ

۴- ضُرِبَتْ فَاطِمَةُ

فعل ماضی اجوف اگر مجهول شود بر وزن «فیل» می آید. مانند: قَوْلَ ← قِيلَ، دَأَسَ ← دِيسَ

فعل مضارع اجوف اگر مجهول شود بر وزن «یقال» می آید. مانند: يَقُولُ ← يُقَالُ،

يَبِيعُ ← يَبَاعُ

**جمله اسمیه:**

مبتدا + خبر

المؤمن مجتهد

مبتدا: اسم (ضمیر) مرفوعی که در ابتدای جمله بیاید و در آخر «...» ،ان،ون،واو» بگیرد.

**خبر:** کلمه یا کلماتی که معنای مبتدا را کامل می کند.

\* گاهی میان مبتدا و خبر، صفت و یا مضاف الیه یا جار و مجرور و... قرار می گیرد.

المعلم في الصف قائم

المعلم: مبتدا في الصف: جار و مجرور قائم: خبر

**انواع خبر:**

مفرد: یک اسم مفرد یا مثنی یا جمع است:

هم مجتهدون

خبر مفرد

جمله فعلیه: مبتدا + فعل

الكلام يخر الكلام

خبر جمله فعلیه محلاً مرفوع

جمله اسمیه: مبتدا + جمله اسمیه (مبتدا + خبر)

التلميذ اخلاقه ممتاز

مبتدا مبتدا و خبر، خبر جمله اسمیه محلاً مرفوع

الدنيا وراءك

ظرف، خبر شبه جمله محلاً مرفوع

شبه جمله: مبتدا + جار و مجرور یا ظرف

الحمد لله جار و مجرور، خبر شبه جمله محلاً مرفوع

\* اگر خبر مفرد نباشد محلاً مرفوع است.

\* ظرفها عبارتند از: مَع: با/ عند: نزد/ قَبْل: پیش / بَعْد: پس / فَوْق: بالا/ تَحْت: زیر / خَلْف: وراء: پشت / اِمَام: مقابل.

\* اگر خبر شبه جمله با اسم استفهام باشد بر ابتدای خود مقدم است.

مَنْ أَنْتَ؟

مَنْ: خبر مقدم أَنْتَ: مبتدای مؤخر

عِنْدِي مَالٌ

عِنْدِي: خبر مقدم مَالٌ: مبتدای مؤخر

مطابقت مبتدا و خبر:

هرگاه خبر مشتق باشد با مبتدای خود از نظر جنس و عدد مطابقت می کند.

التلميذ مُجْتَهِدٌ ← التلميذ: مفرد مذكر / مُجْتَهِدٌ: مفرد مذكر

التلميذان مجتهدان ← التلميذان: مثنی مذكر / مجتهدان: مثنی مذكر

**نواسخ (افعال ناقصه - حروف مشبهه بالفعل - لای نفی جنس)**

**نواسخ:** عواملی هستند که اول جملات اسمیه می آیند و حرکت خبر را تغییر می دهند و در واقع حکم قبلی آن را منسوخ (باطل) می کنند. به همین دلیل به آنها نواسخ می گویند.

**الف) حروف مشبهه بالفعل:** (انَّ - اَنَّ - كَانَ - لَعَلَّ - لَكِنَّ - لَيْتَ)

این حروف در اول جملات اسمیه آمده و مبتدا را منصوب کرده اما با حرکت خبر کاری ندارد.

الله عالم؛ إِنَّ اللَّهَ عَالِمٌ

اسم إِنَّ خبر إِنَّ

المعلمون مجدون فی اعمالهم  
ان المعلمین مجدون فی اعمالهم  
اسم ان و منصوب خبر ان و مرفوع

\* مفهوم حروف مشبیه بالفعل (ان وان) همانا بیدرستی که، «کان» گویا، «لعل» شاید،  
لکن «اما»، لیت «ای کاش»

\* تمامی نکاتی که درباره خبر و انواع خبر و درباره مبتدا گفته‌ایم در این جا نیز به طور کامل برای اسم حروف مشبیه بالفعل و خبر آنها صدق می‌کند. یعنی ممکن است که خبر حروف مشبیه بالفعل به صورت جمله اسمیه یا فعلیه یا مفرد و یا شبه جمله باشد و بحث داشتن خبر مقدم نیز برای حروف مطرح می‌باشد (مثل مبتدا و خبر مفعولی)

ان فی المدرسة معلماً  
فی المدرسة: خبر مقدم ان به صورت شبه جمله محلاً مرفوع  
معلماً: اسم مؤخر ان و منصوب

انه صابراً

ه: اسم ان محلاً منصوب

صابراً: خبر ان مرفوع (به صورت مفرد)

\* اگر جمله با ضمایر متصل مرفوع شروع شده باشد و بخواهیم حروف مشبیه بالفعل به اول آن جمله اضافه نماییم، ضمیر متصل مرفوع را به ضمیر متصل نصبی و جری در همان صیغه تبدیل می‌کنیم.

انا معلمٌ: انا معلمٌ هو تلمیذٌ: انه تلمیذٌ

\* هرگاه حرف ما به حروف مشبیه بالفعل متصل شده باشد باعث می‌شود که اثر حروف مشبیه بالفعل خنثی شده بی‌تأثیر شوند به این حروف «مای کافه» = بازدارنده می‌گویند.

انما المؤمنون اخوة

المؤمنون: مبتدا و مرفوع  
اخوة: خبر مفرد و مرفوع

لای نفی جنس

حرفی است که بر سر جملات اسمیه آمده و مثل حروف مشبیه بالفعل عمل می‌کند یعنی مبتدا را منصوب ولی خبر را مرفوع نگه می‌دارد.

لا شی احسن من عفو عند القدرة

شی: اسم لای نفی جنس، مبنی بر فتح احسن: خبر لای نفی جنس و مرفوع

\* اسم لای نفی جنس باید نکره باشد و غالباً مبنی بر فتحه ( ) می‌باشد و محلاً منصوب است.

\* خبر لای نفی جنس می‌تواند مفرد، جمله یا شبه جمله باشد.

لا بلیة اصعب

خبر از نوع مفرد و مرفوع

لا خیر فی ود

خبر از نوع شبه جمله محلاً مرفوع

لا شیء یصعد بالانسان

خبر از نوع جمله فعلیه محلاً مرفوع

\* گاهی خبر لای نفی جنس در جمله حذف می‌شود که در این صورت از مفهوم جمله باید تشخیص داد.

در اصل

لا اله الا الله ← لا اله «موجود» الا الله

\* در ترجمه لای نفی جنس جمله بین هیچ ..... نیست می‌آید.

هیچ خدایی جزء خداوند یگانه نیست.

\* اسم لای نفی جنس ال نمی‌گیرد.

مانند: لا الرجل فی البیت

\* اسم لای نفی تنوین نمی‌گیرد.

مانند: لا الرجال فی البیت

\* اسم لای نفی جنس جمع بسته نمی‌شود.

مانند: لا الرجال فی البیت

\* اسم لای نفی جنس مثنی نمی‌شود.

مانند: لا الرجلین فی البیت

\* اسم لای نفی جنس خبر مقدم نمی‌شود.

مانند: لا فی البیت رجلاً

افعال ناقصه

عبارتند از: کان (بود)، لیس (نیست)، صار (شد)، اصبح (صبح گردید)، مادام (وقتی که)، مازال (هنوز، همیشه)، و...

فعل‌های فوق به اول جملات اسمیه آمده و برعکس حروف مشبیه بالفعل عمل می‌کنند یعنی با اعراب مبتدا کاری نداشته اما خبر را منصوب می‌کنند.

الله عالمٌ ← کان الله عالماً

کان: فعل ناقصه الله: اسم کان و مرفوع عالماً: خبر کان مفرد و منصوب

کان المعلم کتربسوا لطلباً میذ

کان: فعل ناقصه ت: نشانه مؤنث بودن است

المعلم: اسم کان و مرفوع

درسه: خبر کان به صورت جمله اسمیه محلاً منصوب

كانت المعلمة

کان: فعل ناقصه

المعلمة: اسم کان مرفوع

تدرس: خبر کان، جمله فعلیه محلاً منصوب

\* اگر فعل ناقصه‌ای حذف شده باشد (مثل فعل‌های معمولی) ضمایر متصل مرفوع را که در آخر آنها افزوده می‌گردد به جای فاعل، اسم افعال ناقصه می‌گوییم.

العلماء كانوا اخواناً الا برار.

کان: فعل ناقصه واو: اسم کان اخوان: خبر کان

منصوبات

مفعول مطلق: مصدر منصوب، از جنس فعل جمله است. مانند: جلسْتُ، جلوساً

انواع مفعول مطلق

مطلق تأکیدی: معمولاً آخر جمله می‌آید و صفت یا مضاف الیه ندارد.

نزل الله القرآن تنزیلاً

فعل مصدر مطلق تأکیدی منصوب

مطلق نوعی: برای بیان نوع انجام شدن فعل می‌آید و همیشه بعد از آن صفت یا مضاف الیه می‌آید.

ضربته ضرباً شديداً

ضرباً: مفعول مطلق نوعی / شدیداً: صفت که به صورت قید معنا می‌شود.

\* مفعول مطلق نوعی و تأکیدی همیشه مفرد به کار می‌رود و هیچگاه مثنی یا جمع به کار نمی‌رود و فقط مفعول مطلق عددی می‌تواند مثنی و جمع باشد.

\* گاهی در آغاز و یا آخر جملات کلمات می آیند که فعلشان در جمله ذکر نمی شود و این گونه فعل ها منصوبند و برای تأکید آورده می شوند و از نوع مفعول مطلق تأکیدی به حساب می آیند.

\* اگر کلمه «کل و بعض» و یا «اسم اشاره» و یا «عدد» قبل از ظرف واقع شوند، جانشین مفعول فیه محسوب می شوند.

### حال:

اسمی است که حالت فاعل یا مفعول را در جمله بیان می کند.

\* حال ممکن است مفرد یا جمع باشد.

ویژگی ذوالحال «صاحب دل»: یک اسم معرفه که معمولاً فاعل یا مفعول به است.

ویژگی حال مفرد: اسمی است منصوب و اصولاً مشتق و نکره که در جنس و تعداد با ذوالحال مطابقت می کند.

ویژگی جمله حالیه: اگر حال به صورت جمله فعلیه باشد معمولاً بلافاصله بعد از یک اسم معرفه می آید و اگر جمله اسمیه باشد بعد از «واو حالیه» به معنی در حالی که قرار می گیرد، اگر قبل از فعل «قد» ما، لم و لما آمده باشد حال جمله فعلیه نیز پس از «واو» قرار می گیرد.

- حال در جواب «کیف - چگونه» می آید.

### تبدیل «جمله حالیه» به حال مفرد:

واو حالیه و ضمیر منفصل پس از آن (مبتدا) را حذف کرده و خبر را از حالت مرفوع و منصوب تبدیل می کنیم و اگر خبر جمله فعلیه باشد از آن اسم مشتق مناسب (اسم فاعل و ...) می سازیم و سپس آن را منصوب می کنیم توجه شود که حال مفرد به دست آمده در جنس و تعداد با ذوالحال مطابقت کند.

### تبدیل جمله حالیه به حال مفرد:

واو حالیه و ضمیر منفصل پس از آن «مبتدا» را حذف کرده و خبر را از حالت مرفوع به منصوب تبدیل می کنیم. توجه شود که حال مفرد به دست آمده در جنس و تعداد با ذوالحال مطابقت کند.

جاء التلميذ و هو مسرور ← جاء التلميذ مسروراً

رأى الناس القصد و هم يتعجبون ← رأى الناس القصر متعجبين.

### تمییز:

اسمی جامد، منصوب و نکره است، که از اسم، قبل خود رفع ابهام می کند تمییز معمولاً پس از موارد زیر قرار می گیرد:

- اسم تفضیل «وزن افعال» هو اَكْبَرُ منى سناً: او از نظر سنی از من بزرگ تر است. عدد، وزن، مساحت و مقدار اشتریتُ مُنَا بصلاً: یک من پیاز خریدم.

- کم به معنی خیرتا؟

تمییز، در اصل می تواند مبتدا، فاعل یا مفعول به باشد.

- در جمله اسمیه، اصل تمییز مبتدا بوده است، در جملهی فعلیه اگر کلمه ی پیش از تمییز مرفوع باشد تمییز در اصل مفعول به می باشد و اگر پیش از تمییز مفعول فیه و یا کلمه مجروری واقع باشد به کلمه ی پیش از آن توجه می کنیم.

- **تبدیل فاعل، مفعول یا مبتدا به تمییز:** کلمه ی موردنظر را به صورت منصوب و نکره به آخر جمله منتقل کرده و اعراب آن را به مضاف الیه آن کلمه در جمله ی اصلی می دهیم.

\* تفاوت تمییز با حال: حال اصولاً مشتق است در حالی که تمییز جامد است.

\* حال معنی «در حالی که ...» را می رساند در صورتی که تمییز معنی «از نظر - از جهت» را می رساند.

\* گاهی در آغاز و یا آخر جملات کلمات می آیند که فعلشان در جمله ذکر نمی شود و این گونه فعل ها منصوبند و برای تأکید آورده می شوند و از نوع مفعول مطلق تأکیدی به حساب می آیند.

شکراً، عفواً، حمداً، صبراً، حقاً، مهلاً، اهلاً و سهلاً، جداً، ايضاً، حتماً، سمعاً، طاعة، سبحان الله

\* شکراً، عفواً، حمداً، صبراً تنها در صورتی که در اول جمله بیایند و یا بعد از منادا مفعول مطلق هستند و اگر قبل از آنها فعلی بیاید، دیگر مفعول مطلق نیستند و ممکن است نقش های مفعول به یا مفعول له «خصوصاً شکرأ» را داشته باشند:

طلبتُ عفواً من الحاكم

یا اخی عفواً مفعول

مفعول مطلق عددی: به همراه «ة» یا به شکل مثنی و جمع مؤنث سالم «اتین، ات» ذکر می شود.

(۲) مفعول له: مصدر منصوبی است که علت فعل را بیان می کند «ویژه علوم انسانی»

- بعد از فعل جمله قرار می گیرد.

- در جواب لمّ «لماذا» می آید.

- از مصدر قلبی است «بنابراین افعالی که به وسیله اعضاء بدن انجام شوند مثل: رفتن، نشستن، خوردن و... مفعول به واقع نمی شوند»

- معمولاً پس از جار و مجرور می آید.

\* خشوعاً، تکسیراً، غروراً، تفاخراً، حیاءً، تطهیراً، حباً، ریاءً، رهبةً، عزاً، تعناً، کراهةً و...

### مفعول فیه یا ظرف

۱- ظرف زمان

۲- ظرف مکان

### مرفوع ترین ظرف های زمان:

قبل: قبل	أُمنس: دیروز	فوراً: فوراً
عند: هنگام	إذا: هرگاه	یوماً: روزی
لما: (روی فعل ماضی) هنگامی که	متی: چه موقع	
عشاءً: هنگام شام	نهاراً: هنگام روز	ساعةً: ساعت
سيفاً: هنگام تابستان	سنةً: سال	شهرأً: ماه
غداً: فردا	حين: هنگامی که	اسبوعاً: هفته
الان: الان	شئاً: هنگام زمستان	اليوم: امروز
صباحاً: هنگام صبح	عاماً: سال	مساءً: عصر
خريفاً: هنگام پائیز	ليلاً: هنگام شب	

### مشهور ترین ظرف های مکان:

فوق: بالا	تحت: زیر	امام: مقابل
جَنَبٌ: پهلو	خلف: پشت	وراء: پشت سر
این: کجا	حيث: جایی که	عند: نزد
لدى: نزد	هنا: اینجا	هناك: آنجا
بين: میان	يمين: سمت راست	يساراً: سمت چپ
خلال: از میان	حول: دور	شرقاً: سمت شرق
غرباً: سمت غرب	شمالاً: سمت شمال	جنوباً: سمت جنوب

\* ظرف های زمان و مکان، مفعول فیه هستند مشروط به این که در برگرفته معنای «فی» باشند و نقش دیگری در جمله نداشته باشند.

تفاوت تمییز با مفعول له: مفعول له معنی «به خاطر ...» می دهد ولی تمییز معنی «از نظر ...» می دهد.

\* اگر مفعول له را حذف کنیم، باز هم معنی جمله کامل است ولی اگر تمییز را حذف کنیم معنی جمله ابهام دارد.

### منادا

اسمی که بعد از یکی از حروف ندا قرار می گیرد و مورد خطاب ما می باشد منادا نام دارد.

حرف ندا: یا - ایا - اَ

### انواع منادا:

- ۱- منادای مضاف: معرب و منصوب است مانند یا روح الله - یا ربنا
- ۲- منادای علم: که مبنی بر ضم است و محلاً منصوب است مانند: یا علی - یا قدس
- ۳- منادای نکره مقصوده: که مبنی بر ضمه است و محلاً منصوب است مانند: یا تلمیذ

۱- منادای مضاف: هرگاه بعد از حرف ندا، مضاف و مضاف الیه داشته باشیم نقش اسم اول منادا «از نوع مضاف» می باشد و منصوب است.

- یا تلمیذ المدرسه - یا مدینه الاخران - یا صدیقنا

- یا معلمی المدرسه «اسم مثنی و جمع در حالت مضاف (نون) خود را از دست می دهد»

- یا ابانا - یا معلمات المدرسه - یا صدیقی

۲- منادای علم: اگر بعد حرف ندا اسم علم «اسم شخص - شهر - کشور - الله» بسبب نوع منادا علم خواهد بود و حتماً باید با حرکت ضمه نوشته شود و محلاً منصوب خواهد بود.

(به طور کلی اگر اسم علم معربی در جایگاه منادا قرار گیرد تبدیل به کلمه مبنی «مبنی بر ضمه» می شود.

مانند: یا فاطمه - یا قدس - یا حمید

هرگاه منادا دارای «ال» باشد در صورت مذکر بودن «اینها» و در صورت مؤنث بودن «آنها» آورده می شود.

مانند: یا ایها التلمیذ - یا ایها التلمیذة

۳- هرگاه اسم نکره ای مورد ندا قرار گیرد که مقصود شخصی معینی باشد، منادای نکره مقصوده داریم.

\* یا ایها المعلم یا ایها التلمیذ

یا: حرف ندا ای: منادای علم، مبنی بر ضم ها: تنبیه

المعلم: چون مشتق است صفت تابع

\* تذکر: اگر اسمی دو حرف ندا دارد و جامد باشد عطف بیان است.

یا ایها الرجل

۱- در جملات بالا (ای و ایها) منادا «نکره مقصوده» محسوب می شوند و مبنی بر ضمه هستند.

۲- ها حرف تنبیه است و هیچ نقشی ندارد.

۳- اسم بعد از «ایها» و «ایها» اگر جامد باشد عطف بیان است و اگر مشتق باشد صفت است و در هر دو صورت به تبعیت از منادا «ای و ایها» مرفوع باشد.

\* کلمه الله اگر چه دارای «ال» است، اما در حالت ندا نیازی به کلمه «ایها» ندارد و به صورت یا الله به کار می رود و گاهی به جای حرف ندا در آخر کلمه «میم مشدده» می آید. یا الله = اللهم

\* اگر منادا مضاف به «ی» متکلم باشد، می توان «ی» را حذف کرد و به جای آن کسره در انتهای مضاف گذاشت.

مثال: یا قومی = یا قوم

\* اگر بعد از حرف ندا اسمی را با حرکت کسره ببینیم احتمالاً منادای مضاف به «ی» متکلم بوده است.

یا صدیق: یا صدیقی یا اب: یا ابی

### استثنا:

خارج کردن حکمی است از حکم کلی.

استثنا دارای ۳ رکن است:

۱: ادات استثناء

قبل: لاء که همان حکم کلی است - نقش اصلی جمله را به دوش می کشد - مستثنی منه نام دارد.

بعد الا: حکم خارج شده است - و دو نوع اعراب می پذیرد.

الف) اگر تمام ارکان جمله وجود داشته باشد بعد الا فقط منصوب ( ) است مانند:

خرج التلامیذ الا علیاً

مستثنی منه (فاعل) مستثنی و منصوب

ب) اگر قبل الا منفی باشد - مطابق کلمه حذف شده بعد الا را حرکت می دهیم، مانند: ما جاء الا ابوک

مستثنی مرفوع (زیرا قبل از الا فاعل حذف شده است)

\* تذکر: چنین حالتی که قبل الا محذوف باشد (مستثنی منه محذوف) استثناء و مفرع نام دارد.

### عدد و معدود

در عربی عدد و معدود شامل ۱ تا ۱۰ است که خود دو حکم دارند:

الف) حکم ۱ و ۲: این اعداد اولاً بعد از معدود می آیند - با معدود خود از نظر جنس و حرکت مطابقت می کنند. مانند:

رجل واحد (یک مرد) امرأة واحدة (یک زن)

رجلان اثنان (دو مرد) امراتان اثنتان (دو زن)

ب) حکم ۳ تا ۱۰: این اعداد اولاً قبل از معدود می آیند - با معدود خود از نظر جنس مخالفت دارند و معدودشان جمع و مجرور می آید. مانند:

ثلاثة كتب (سه کتاب) چون کتاب مذکر است عدد مخالفت جنس کرده است.

خمس معلمات (۵ معلم خانم) چون معلم مؤنث است عدد مخالفت جنس کرده است. \* تذکر: باید یادآور شد که گاهی اوقات جمع بعضی کلمات غیرمنصرف هستند

پس هرگز نمی توان به آنها مجرور داد زیرا باید منصوب شوند. مانند:

اربعة مساجد (غلط است) ← اربعة مساجد